بسم الله الرحمن الرحيم

# خلاصه مباحث گذشته

بحث در تعليم کتاب بود سال قبل راجع به کل تعليم با عنوان قاعده کلي بحث کرديم که تعليم علوم واجب و مستحب، مستحب است الا در چند مورد.

بعد از آن به موارد ويژه‌ای که در روايات و اخبار مورد بحث قرار گرفته بود، پرداختیم که تعليم کتاب اولين مورد بود، سير بحث تاکنون این‌گونه است که ابتدا اخبار و احاديث تعلیم کتاب را نقل کرديم، در ادله عامه و ادله خاصه طبقه‌بندی کرديم و بعد از بيان مستندات، مطالبی را تحت عناوین ذيل بحث کردیم:

1. تعليم کتاب واجب است يا مستحب؟ که بحث شد و به نتيجه رسيديم.
2. آيا تعليم کتاب فقط قرائت و آموزش ظاهري کتاب را شامل می‌شود يا آموزش مفاهيم و معاني و مضمون قرآن را شامل می‌شود؟
3. تعليمي که به‌طور مطلق راجح است و ربما يصير واجبا، آيا عيني است يا کفايي؟ بعد از بحث گفتيم کفايي است جز در مواردي که عيني است.
4. وجوب يا رجحان، نفسي است يا غيري که گفتيم نفسي است.
5. رجحان تعليم کتاب به عنوان رجحان کلي و مطلق آيا تعبدي است يا توصلی؟ که مفصل راجع به توصلی و تعبدي بحث کرديم و گفتيم به خاطر روايات خاصي که داريم از نوع توصلی قسم دوم است.

دو سه جهت بحث در ذيل بحث تعليم کتاب باقي است که عرض می‌کنم.

# جهت سادسه: مخاطب وجوب يا استحباب تعليم کتاب کیست؟

مخاطب وجوب يا استحباب تعليم کتاب مکلفين هستند، چون همه خطاب‌ها به افراد مکلف است از اين طرف معلمان را شامل می‌شود، آشنايان به قرآن را شامل می‌شود که شرايط تکليف را داشته باشند، اما متعلق اين تعليم اطلاق دارد.

# شرط تکليف، در اخبار رجحان تعليم قرآن

ویژگی اخبار و مستندات رجحان تعليم قرآن اين است که رجحان خاص و مؤکد است، اخبار رجحان تعليم کتاب بالنسبة به معلم شرط تکليف دارد، شرايط تکليف بايد آنجا باشد براي این‌که همه تکاليفي که ارائه می‌شود مقيد به شرط تکليف است و ادله شرایط تکليف حاکم بر همه ادله هست اما از لحاظ متعلم اطلاق دارد و دليلي براي تقييد ندارد، به‌طور اصولی راجح است که گاهي واجب می‌شود، تعليم کتاب به چه کسي؟ قيدي ندارد، همه ادله‌ای که از عمومات و ادله خاصه گفتيم اطلاق دارد، مکلف یا غیر مکلف زن یا مرد بزرگ یا کوچک، فرقی ندارد شامل همه اشخاصي که قدرت دارند می‌شود، باید پایه اطلاق را بریزیم و یکی دو مورد که راجع به دختران قیدی وارد شده بعد بررسی بکنیم؛

بنابراین ادله‌ای که رجحان تعلیم کتاب را آورده از حیث معلم مقید به این می‌شود که شرایط تکلیف را داشته باشد و الا کسی که به خوبی قرآن را بلد است، ولی شرایط تکلیف را ندارد، مخاطب ادله قرار نمی‌گیرد اما از لحاظ متعلم اطلاق دارد، اگر یاد بدهد ثواب دارد به هرکسی کافر باشد یا مسلمان، مرد باشد یا زن، آموزش قرآن به همه مستحب است که گاهی واجب می‌شود. اگر در جايي قيدي داشتيم، مقيد اين اطلاق می‌شود و الا اطلاق جاری است. اين را بايد بحث بکنيم چون در جاهايي است که گفته شده است مثلاً به زن‌ها فلان سوره را ياد ندهيد.

# ملاحظات

دو ملاحظه اينجا وجود دارد که بايد بحث را تکميل بکند:

## ملاحظه اول: در خصوص قيد اول

يک ملاحظه در خصوص قيد اول است که آيا مميّز را نمی‌گيرد؟ اطلاقاتي که می‌گويد کساني که آشنا هستند ياد بدهند و ثواب ببرند، جاهايي تعليم واجب می‌شد، مواردي راجح می‌شد در جايي که تکليف الزامي است که بايد قرآن را آموزش بدهيد که در دو سه مورد الزامی می‌شود، مثل جايي که اگر ياد ندهد قرآن متروک و محجور می‌شود. جايي که الزامي است، تکاليف الزامي مقيد به تکليف است، اما در تکاليف استحبابي جاي بحث و مناقشه‌ای هست که ممکن است کسي بگويد تکاليف رجحاني هم مقيد به تکليف است، ولي قولی وجود دارد که تکاليف رجحاني و مستحبات که ثواب بر آن‌ها مترتب می‌شود، مقيد به شرايط تکليف نيست، همان‌که شخص مميز است و می‌فهمد، می‌تواند مخاطب آن ادله و مشمول ثواب بشود که اين قول بعيد نيست.

ادله‌ای که در باب تکليف آمده است از اين قرار است؛ اطلاقات ادله، اوامر و نواهي در ذات خود اطلاق دارد، می‌گويد وقتي امر به اين عمل شد يا نهي شد همه انسان‌ها را در برمی‌گیرد، حداقل نسبت به مميزين اطلاق دارد کسی که عقل نداشته باشد يا شرايط درک مناسبي نداشته باشد عقل می‌گويد که تکليف متوجه او نيست، اما این‌که در سن نه‌سالگی يا چهارده‌سالگی تکليف متوجه او هست و قبل از آن متوجه او نيست، اين دخالت شرع است نه عقل.

### اقسام شرايط مکلف و تکليف

شرايط مکلف و تکليف دو قسم است؛ خطاباتي که از شارع صادر می‌شود اين خطابات در مخاطب و مکلف دو نوع شرط دارد:

1. بعضي شرايط را عقل می‌فهمد، يعني اگر شرع هم چیزی نگويد خود عقل می‌فهمد، تکليف مقيد به اين است که بفهمد، وقتي نمی‌فهمد يا توانايي ندارد تکلیف از او ساقط است. عقل و قدرت نه به صورت مطلق، بلکه تا يک حدي از شرایط عقلی تکليف است و لذا دلیل لفظی هم نباشد، خطاب مقید به آن است؛ چون شروط‌ دليل و مقيدات لبي دارد و از اول اطلاق را مقيد کرده است. اطلاقي که می‌گويد نماز بخوان، روزه بگير، دفن بکن و... خطابات الزامي و رجحاني همه این‌ها به لحاظ مخاطب دو نوع قيد پيدا می‌کند؛ يک نوع قيود عقلي است که مقيد آن لبي است، عقل می‌فهمد که خطاب مشروط به قدرت و فهم است، وقتي کسي چيزی نمی‌فهمد جنون مطلق دارد یا غیر ممیز است که چیزی نمی‌فهمد، عقل می‌گويد این‌ها از دايره تکليف خارج هستند، اين مقيد و قرينه لبي است که خطاب را مقيد به اين گروه می‌کند و گروه‌هایی که عقل می‌فهمد که توجيه خطاب به آن‌ها قبيح است، قبل از دليل لفظي از دايره اطلاقات بيرون می‌رود.
2. بعضي از شرايط براي مکلف و تکليف و توجيه تکليف داريم که شرايط شرعي است، يعني لولا الزام شارع به آن، يعني اگر شارع مرز تکلیف را نگذاشته بود، می‌گفتيم هر وقت طرف می‌فهمد و می‌تواند، آنچه عقل می‌فهمد این است که بفهمد و بتواند و عسر و حرج هم نباشد، مکلف می‌شود. فهم و توانايي متعارف و عرفی داشته باشد، بيش از این به عقل محدد نمی‌شود و بیش از این مکلف نيست. تحليلي که عقل در خطابات و توجيهات شرعي می‌کند، اين است که عقلاً و لباً به فهميدن و توانايي متعارف مقيد است، بيش از اين شرايط باشد، دليل لفظي لازم است، بلوغ به معناي شرعي يکي از این‌ها است که مرز گذاشته است که مثلاً نه سال و پانزده سال است که دليل لفظي می‌خواهد.

قسم دوم شرايطي است که اگر شرع نگويد اطلاقات دليل آن شرط را نمی‌پذيرد، يعني دليل نسبت به کسي که می‌فهمد و می‌تواند اطلاق دارد، مگر این‌که در قسم دوم شارع بگويد مثلاً پانزده سال يا نه سال يا شرط ويژه‌ای بگذارد.

پس شرايطي که عقل می‌فهمد از اول، دليل مقيد به آن‌ها است؛ چون قرينه لبيه است و قرينه لبيه در حکم قرينه متصله است، ولي شرايطي که عقل مستقلاً آن را نمی‌فهمد و خطاب را به آن تضييق نمی‌کند، دليل نسبت به آن شرايط اطلاق دارد و پايبندي به آن شرط نياز به دليل لفظي دارد که از ناحيه خود شارع بايد بيايد.

بر پايه اين بحث در تکاليف شرط بلوغ و فهم و عقل و تميز، شرط عقلي است؛ يعني معلمي که می‌خواهد مخاطب اين خطاب قرار بگيرد که به مردم قرآن (چه ظاهر و چه مفاهيم) را آموزش بدهيد اين معلمان مقيد به شرط عقلي می‌شوند که همان فهم و توانايي متعارف است که همان مميز می‌شود و شرط شرعي هم می‌خواهد که بلوغ و چيزهايي است که عقل نمی‌فهمد و شرع به صورت خاص بيان می‌کند.

در مورد قسم اول(فهم و توانایی) چون دلیل لبی داریم مقيد خاصي نمی‌خواهد، از اول خطاب به آن مقيد می‌شود از باب «**ضيّق فم الرکيه**» آدمي که به‌طور متعارف می‌فهمد و می‌تواند، اما بیش از آن باید بگوید که باید به پانزده‌سالگی برسد. در فاصله‌های قبلی فهم و توانایی عرفی را دارد، منتهی دليل می‌خواهد که بگوید این‌ها معفو هستند این نوع دوم قيودي است که عقل نمی‌فهمد و اضافه بر آن چيزي که عقل فی حد نفسه می‌فهمد، قيود محض شرعي است «**و لولا الدليل الخاص لأخذنا بالاطلاق**» و می‌گوييم اين را هم شامل می‌شود.

در باب تکاليف الزامي يعني وجوب و حرمت گفته شده ادله‌ای که می‌گويد بايد شخص بالغ باشد مقيد به اين قيد شرعي کرده يعني چيزي فراتر از شرط عقلي، يعني ادله‌ای که گفته است بلوغ لازم است و صرف فهم عقلي و توانايي عرفی کافي نيست، قدر متيقن اين ادله تکاليف الزامي وجوب و حرمت است و مثل حدود و ديات است، آن تکاليف مقيد به اين محدوده می‌شود.

### شمول ادله

بحث اين است که اين ادله شامل اطلاقات رجحاني و استحباب و کراهت می‌شود يا نه؟ دليلي که خطابات را به عنوان شرط جدید شرعی به بلوغ مقيد کرده است، فقط الزاميات را می‌گيرد يا رجحانيات را هم شامل می‌شود؟ شرايط قسم اول که عقل ما می‌فهمد و منتظر خطاب شرعي نيستيم عقل می‌فهمد و شارع هم آن را تأييد کرده است؛ مثل اين که بفهمد و توانايي حداقلي داشته باشد، اما شروطي که بالاتر از اين حد است دليل عقلي ندارد بلکه دليل شرعي می‌خواهد. اطلاقات خطابات تکاليف همه انسان‌هایی که عقل و فهم متعارف دارند و لو پنج ساله باشند را می‌گيرد، اگر بخواهد شرط بيشتري و زائد بر شرط عقلي بياورد دليل می‌خواهد اگر اين دليل نباشد، اطلاق اين را می‌گيرد و می‌گويد اين شرط نيست. در اينجا بايد ببينيم شرط زائدي مثل بلوغ که آورده آيا مطلق است يا مقيد است؟ حتي رجحانيات را می‌گيرد يا فقط الزاميات را می‌گيرد؟ بعيد نيست تقييدي که در دليل شرعي آمده الزامات را مقيد به اين شرط بکند، غير الزامات مقيد به اين شرط بلوغ نيست و فقط شرط عقلي را دارد که اگر این‌گونه باشد عبادات صبي که می‌گويند مشروعيت دارد مربوط به همين است، اگر گفتيم شرط بلوغ شرط شرعي است که فقط براي الزامات است؛ اما جايي که الزام نباشد غير بالغ را هم می‌گيرد، چون در اين تکليفي نيست، قيد تکليف گذاشتن و بلوغ براي تسهيل است و در اين تکليفي نيست بلکه راه را براي رشد و ثواب بردن باز می‌کند، البته اين حکمت است و دليل را بايد يافت. در اينجا اختلافات جدي وجود دارد که یکی از ثمرات آن مشروعیت عبادات صبی است و به طور کلی ثمره زیادی دارد. اگر ما گفتيم ادله‌ای که شرايط شرعي را مانند بلوغ ذکر کردند، فقط الزاميات را می‌گيرند، آن‌وقت صبي مميز مشمول همه تکاليف استحبابي می‌شود، اگر هم مثل بعضي که معتقد هستند و می‌گويند ادله الزاميات و رجحانيات را هم شامل می‌شود، در اين صورت صبي مميز این‌ها را شامل نمی‌شود.

## جمع‌بندی بحث

بنابراين تکاليف و ادله‌ای که اينجا آمده است که به طور عام يا خاص می‌گويد قرآن را به ديگران بياموز -که بحث کرديم- مخاطب اين ادله انسان‌ها هستند، معلمان و کساني که می‌دانند در مواردي واجب و در مواردي راجح است که قرآن را به ديگران بياموزند؛ از نظر عقلي اين خطاب مقيد به عقل و توانايي می‌شود، اما تقييد آن به قيود شرعي مثل بلوغ که دلیل لفظی می‌خواهد تابع اين است که در بحث مبنايي چه بگوییم، اگر گفتيم اين مثل بلوغ شرعي فقط براي الزاميات است در اين صورت خطابات مستحبي غير مميزاني که بلوغ شرعي ندارند را هم شامل می‌شود که اگر قصد قربت بکنند ثواب می‌برند، اما اگر گفتيم آن ادله اطلاق دارد، هم الزاميات را مقيد به بلوغ شرعي می‌کند و هم رجحانيات را، اين خطاب شامل آن‌ها نمی‌شود. به نظر ما ترجيح اين است که قيد بلوغ شرعي الزاميات را می‌گيرد.

سؤال: ...؟

جواب باید خود ادله را ببینیم، می‌گویم ادله‌ای که تقیید به بلوغ کرده اطلاق ندارد تا بگويد رجحانيات را می‌گيرد يا نه؟ همین‌که دليل مقيد محدود به الزاميات بود در غير الزاميات ما به اطلاقات ادله تمسک می‌کنيم، اطلاقاتي که می‌گويد تکليف همه را شامل می‌شود. ما خطاباتي داريم که می‌گويد انفاق بکن، غريق را نجات بده، این‌ها اطلاق دارد، همه را شامل می‌شود. همین‌که کسي مميز شد از نظر عقلي او را شامل می‌شود، وقتي شرع آمد و او را مقيد کرده است ما می‌گوييم مقيد شرعي فقط در الزاميات گفته است، بلوغ شرط شرعي است اما در غير الزاميات می‌گوييم دليل مقيد او را نمی‌گيرد، همین‌که دليل مقيد غير الزامي را نگرفت به اطلاق اصلي ادله تمسک می‌کنيم، اين قانون اصولي قضيه است.

بنابراين بايد بگوييم که خطاب تعليم کتاب در جايي که اين تعليم واجب باشد همه شروط عقلي و شرطي مأخوذ است اما تعليم کتاب در جايي که مستحب باشد (که اصل هم استحباب است) شامل صبي مميز و کساني که فقط شرايط عقلي را دارند می‌شود، شرايط خاصي که براي الزاميات گفته شده اينجا نيست.

## ملاحظه دوم: در خصوص متعلم

بالنسبه به متعلم مکلف به خطاب نيست و مخاطب به فعل و مورد تکليف است. در آنجا تکاليف و ادله‌ای که قيود تکليف را چه شرعاً و چه عقلاً ذکر کرده است شرايط مخاطب و مکلف را بيان می‌کند، اما عقل درباره مورد تکليف چيزي نمی‌گويد وقتي بگويد آموزش بده به این معنا نيست که شمايي که مخاطب اين امر هستيد، بايد شرايط تکليف را داشته باشيد اما آن بچه که مورد آموزش قرار بگيرد شرطي ندارد، شرع در اينجا قيدي ندارد مگر جايي که چيزي را ذکر بکند، شرعاً در اينجا ادله تکليف شامل مکلف و مخاطب تکليف می‌شود نه مورد تکليف و متعلقات تکليف يک شخص. وقتی می‌گوید آموزش بده، سلام بکن، افعالی را به ما امر می‌کند که ذو اضافه است و در طرفش قیود شرعی ندارد که باید عاقل یا بالغ باشد، يک شرايطي در مورد تکليف است که عقل آن را می‌فهمد ‌شرعاً ما چيزي نداريم مگر اين که دليل خاصي باشد و الا علی‌القاعده اطلاق می‌گويد سلام بکن و احترام بگذار، همه افعالي که انسان‌های ديگر طرف آن هستند در اين موارد قيدي نيست و دليل اطلاق دارد مگر جايي که يک قيود عقلي داريم که بعضي از افعالي که به آن مأمور شديم آن طرف اگر عقل نداشته باشد آن فعل بی‌حاصل می‌شود و عقل می‌فهمد که خطاب شامل اينجا نيست وقتي می‌گويد قرآن یا حدیث را آموزش بده، طرف بايد بفهمد و اثري داشته باشد اگر مطلقاً نمی‌فهمد و اثر نمی‌گذارد و از لحاظ عرفی می‌گويند مطلقاً اثر نمی‌گذارد، عقل می‌گويد خطاب شامل اينجا نيست.

پس در اينجا قيودي در مورد فعل و متعلق و طرف افعال مکلفين است که بايد اين فعل از نظر عرف بی‌اثر نباشد و زمينه‌ای داشته باشد و اما بيش از اين از نظر شرعي ادله شامل مورد فعل نمی‌شود فقط شامل مخاطب تکاليف می‌شود و لذا در ناحيه متعلم به عنوان طرف اضافه تعليم و تکليف تعليم قيدي جز اين که اثري داشته باشد و بتواند بفهمد نيست و اطلاقات همه را شامل می‌شود می‌گويد آموزش بده، به چه کسي؟ اين کس مقيد به اين است که بفهمد و عرفاً اثري داشته باشد غیر از آن اطلاقی ندارد سواء کان مؤمناً أو کافراً یا کبیراً أو صغیراً و ... فقط باید ممیزی باشد در حدی که این را بفهمد و ممیز به معنای دقیق و خاص هم شرط نیست چون قبل از تمیز هم آموزش اثر دارد و تمیزهایی که در شش هفت‌سالگی می‌گویند نوعی آموزش هست که اثر دارد و آن دوره را هم می‌گیرد.

اینجا دلیل لفظی نداریم جز قرینه لبیه و عقلیه که فقط به‌اندازه‌ای می‌گوید که اثری داشته باشد و گاهي از تميز هم آن‌طرف‌تر می‌رود چون گاهي آموزش‌هایی داده می‌شود که به حالت طوطی‌وار ياد می‌گيرد بدون اين که فهمي داشته باشد ولي بالاخره اثر دارد، اين اطلاقات آن را هم شامل می‌شود فقط قرينه لبيه‌ای که وجود دارد در جايي که نمی‌تواند ياد بگيرد يا بچه خيلي کوچکي است يا عقب‌مانده ذهني است آن‌ها را نمی‌گیرد چون عرفاً اثري ندارد. از این حد بیرون برود مشمول اطلاقات دلیل و خطاب می‌شود که قرآن را باید آموخت بخصوص با توجه به روایات و تأکیداتی که در تعلیم کتاب بود.

علاوه بر دلايل مذکور که می‌گفت آموزش همه نیکی‌ها و همه علوم خوب راجح است در قرآن روايت خاص داشتيم و کثرت آن‌هم طوري است که وقتي مقايسه با ساير امور بکنيم می‌توانيم از آن همان چيزي را استفاده بکنيم که در تاريخ اسلام بود که آموزش قرآن يک جنبه محوري در نظام آموزشي اسلام داشته است و اين الهام گرفته از فضا و فرهنگي بوده است که روايات آن را القاء می‌کرده است و اگر خوب دقت کنيم می‌بينيم اولويتي که به آن تأکيد شده است آموزش قرآن است.

# جمع‌بندی جهت سادسه

فتحصل مما ذکرنا در جهت سادسه:

1. رجحان تعليم کتاب در جايي که الزامي باشد، معلماني فقط می‌توانند که شرايط عقلي و شرعي تکليف داشته باشند
2. دوم استحباب تعليم کتاب در جايي که مستحب است هر فرد آگاه به قرآني که شرايط عقلي تکليف را داشته باشد را می‌گيرد، شرايط شرعي در الزاميات است نه در رجحانيات.
3. سوم بالنسبة به متعلم اين است که تعليم کتاب به همه متعلماني که شرايط اوليه فهم را داشته باشند می‌گيرد و اما آن شرايط بالاتر ديگر نيست و ادله از حيث احوال متعلم اطلاق دارد چه از حيث مسلم و کافر بودن و از حيث زن و مرد و ... در اينجا تميز به معناي سخت‌گیرانه فقهي نيست اين همان‌جایی است که اثر بگذارد و فرابگیرد ولو طوطی‌وار که اطلاق اين را هم شامل می‌شود. اگر بخواهيم فراتر برويم ديگر تعليم نيست و اين ادله شامل آن نمی‌شود، وقتي طوطی‌وار هم ياد نمی‌گيرد تعليم نيست فلذا ادله تعليم شامل آن نمی‌شود و این را باید بحث بکنیم که تعلیم نیست ولی تربیت است و اثر تربیتی باقی می‌گذارد. پس ادله تعلیم در چهارچوب قیودی که در باب معلم و متعلم است قرار می‌گیرد و مازاد بر اين بايد سراغ بحث‌های بعدي برويم.

سؤال: در جايي که ايجاد علاقه بکند ...؟

جواب: آن را هم می‌گیرد منتهی انشاء الله خواهیم گفت که اسلام به استناد قاعده کلي می‌گويد بهترين روش را انتخاب بکن و يکي از بحث‌ها اين است که ايجاد علاقه بکن ولي اطلاق دليل آن را شامل می‌شود، ولي چه روشي به کار ببرد و بحث روش را در آینده بيان می‌کنيم.

# جهت سابعه: ادله شامل سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی آموزش قرآن هم می‌شود؟

يک سؤال ديگر که در جهت سابعه اشاره‌ای به آن بکنيم اين است که آيا اين ادله شامل سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی آموزش قرآن هم می‌شود؟

در جاهايي که در خطابات ما کلمه تعليم يا معلم آمده است قديم این‌طور بوده است که معلم هم سیاست‌گذار و هم برنامه‌ریز و هم مدير و هم معلم بوده است. اين مراتبي که امروز در نظام آموزشي از هم جدا شده است، سابق جدا نبوده است يا جدايی به شکل امروزي نبوده است، امروز سیستم سیاست‌گذاری کلان یا برنامه‌ریزی دارد يا يک بخش مديريتي و منبع و تدوين دارد و يکي در سطح پائين هست که در مواجهه با شاگردان تعليم می‌دهد، نقشي که یک‌زمانی جمع بوده است الآن خيلي پراکنده شده است مثلاً در باب قضا این‌گونه بوده است در آن زمان خود قاضي، بازپرس و داديار و دادستان بوده است ولي الآن اين نقش‌ها از هم جدا شده است و طبعاً این‌ها سؤال روياروي فقه قرار می‌دهد که در کتاب قضا گفتيم که شرايط قاضي آيا شامل دادستان و داديار می‌شود يا نه؟ حکم آن‌ها چيست؟

با توجه به تحولاتي که در زندگي ايجاد می‌شود و تخصصي شدن و تفکيک نقش‌های متمرکز، سؤالات فقهي و اخلاقي ايجاد می‌شود؛ نمونه قانون کلي که نقش‌های متمرکز و مجتمعي که در تحول زمان از هم جدا می‌شود و با ملاحظه اين واقعيت مطالب و سؤالاتي جديد مطرح می‌شود که به عنوان نمونه سابق این‌طور بود که طلبه‌ای که می‌خواسته درس بخواند استادي پيدا می‌کرده و استاد هم مرشد و هم معلم او بوده و به او برنامه می‌داده و کتابي براي او انتخاب می‌کرده است و به شکل متمرکز صورت می‌گرفته است و الآن خيلي جدا و تفکيک شده است. سؤال اين است که معنا و مفهوم معلم چيست؟

سؤال: همه اين موارد را شامل می‌شود چون آن موقع این‌ها را شامل می‌شده است؟

جواب: معلم کسي است که در يک جايگاه مشافهي قرار گرفته است،

سؤال: آن‌ها تأثير دارند؟

جواب: بله ولي آيا عنوان معلم صادق است؟

سؤال:

جواب: مقدمه واجب فعل يک شخص است اين که شما کمک بکنيد ديگري کاري انجام بدهد اعانه بر نیکی‌ها است، اعانة علي البر است. يک بحث مقدمه است جايي که من مکلف به حج شدم و مقدمات آن را بايد انجام بدهد و براي رفتن به بام نردبان بگذاريم اما يک بحث اعانه بر بر است که فعل دو نفر است کار، کار شما است ولي من هم کمک می‌کنم که بتوانيد اين کار را انجام بدهيد، اين اعانه علي البر است، منتهي اعانه علي البر هم اينجا مصداق پيدا می‌کند.

## مباحث موجود

در اينجا سه بحث است:

1. بحث مفهوم شناسي؛
2. بحث دستيابي به ملاک و تنقيح مناط؛
3. بحث عناوين ديگري مثل اعانه علي البر.

* يک وقت می‌گوييم مفهوم معلم در اين زمان توسعه پيدا کرده و شامل مدير و برنامه ريز هم می‌شود يا مفهوم قاضي توسعه پيدا کرده است و دادستان را هم شامل می‌شود، اين يک بحث مفهوم شناسي است که می‌گوييم مفهوم آن معنايي دارد که این‌ها را هم شامل می‌شود.
* دوم اين که بگوييم معلم ولو اين که مفهوماً اين را نمی‌گيرد اما ملاکي داشته که براي ما قطعي است و تنقيح مناط قطعي بايد بکنيم که آن ملاک شامل دادستان هم می‌شود و ملاک معلم اين را هم شامل می‌شود منتهي بايد تنقيح مناط قطعي باشد که قیاس و استحسان نباشد.
* سوم اگر هیچ‌کدام از این‌ها هم نباشد از باب مقدمه نه به معناي مقدمه اصولي از باب اعانه علي البر و التقوي وقتي اين کار معلم نيک شد، مقدماتي که آماده بشود که اين کار نيک انجام بشود جزء مستحبات و نیکی‌ها می‌شود. اين سه‌راه وجود دارد که بگوييم کار آن‌ها هم شامل استحباب و رجحان و وجوب می‌شود.

والسلام و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار